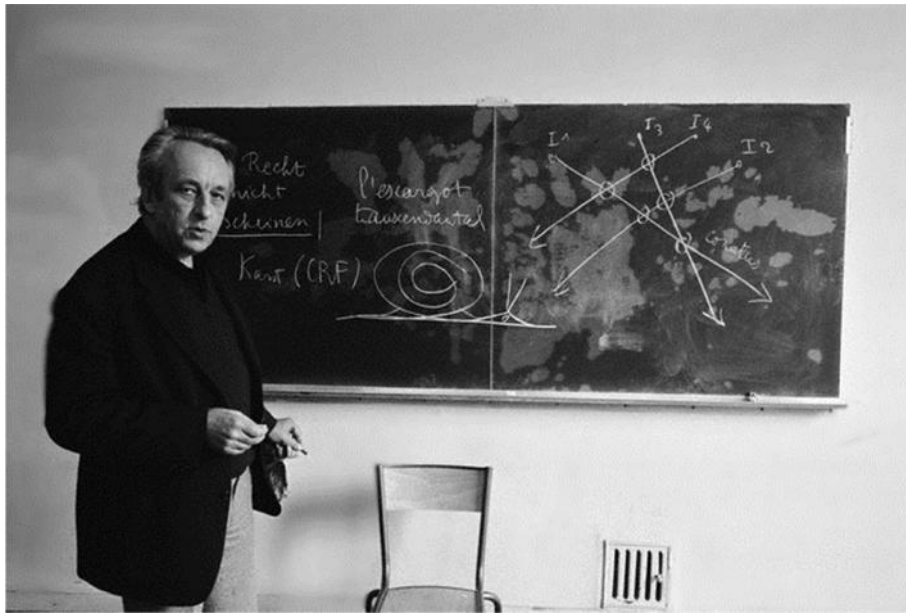


## پروبلماتیک چیست؟

واکاوی مفهوم پروبلماتیک در کتاب *خوانش سرمایه* اثر لویی آلتوسر

آرش حیدری



از نظر آلتوسر، مشابه با نظر باشلار، شناخت و فهم یک نظریه محدود به شناخت گزاره‌های نظری و همچنین فهم نیت نظریه پرداز و مؤلف نیست؛ بلکه مسئله‌ی اصلی شناخت شیوه‌ای است که یک نظریه مسائل را مفهوم‌پردازی کرده و شیوه‌های حل مسئله را ارائه می‌کند. این رویه همان کشف پروبلماتیک یک نظریه است.

همانطور که آلتوسر در *خوانش سرمایه* (۱۹۶۸، نخستین چاپ ترجمه‌ی انگلیسی: ۱۹۷۰) می‌گوید، پروبلماتیک، یک نظام ارجاع درونی است در یک مورد خاص که در این چارچوب سلسله پرسش‌هایی به یک پاسخ منجر می‌شوند. پروبلماتیک یک ساختار بنیادین است که امکان طرح پرسش‌هایی خاص را فراهم می‌کند. موضوع و فکت مورد بررسی در درون پروبلماتیک یک نظریه معنادار است. در درون پروبلماتیک است که فکت قابل رؤیت می‌شود. پروبلماتیک راهی است برای تعیین امر رؤیت‌پذیر و امر رؤیت‌ناپذیر و پیوند ارگانیک بین این دو. درون پروبلماتیک است که موضوعات و ابژه‌ها در یک حوزه‌ی خاص جای می‌گیرند و در بستری ساختاریافته در درون یک پروبلماتیک نظری رؤیت‌پذیر می‌شوند. در این معنا است که فکت در درون نظریه معنادار است و واقعیت‌های مورد بررسی در درون نظریه ساخته می‌شوند (آلتوسر و بالیبار، ۱۹۷۰: ۲۵).

بدین ترتیب رؤیت‌پذیری ابژه به معنای عمل مشاهده در سوژه‌ای فردی نیست، بلکه محصول شرایطی ساختاری است که سوژه در درون آن به مشاهده می‌پردازد. رؤیت‌پذیری برای آلتوسر به معنای «رابطه‌ی انعکاسی درون‌ماندگار<sup>۱</sup> بین زمینه‌ی پروبلماتیک، موضوع آن و مسئله‌ی آن است» (همان: ۲۵). از نظر آلتوسر، تولید یک دانش، متأثر از مکانیسم‌های است که در پس کنش نظام-مند قالب گفتارهای علمی وجود دارند، گفتارهایی که مبتنی بر ارائه‌ی براهین و شواهد هستند.

<sup>۱</sup> . Immanent reflection

این مکانیسم‌ها در پس<sup>۲</sup> این کنش‌ها هستند و فقط تعیین‌کننده و اداره‌کننده<sup>۳</sup> کنش این قالب‌ها نیستند؛ به این دلیل که این قالب‌ها در گفتار علمی، خود را به مثابه‌ی سامانی از مفاهیم نشان می‌دهند که خودش تابعی است از قالب‌هایی دیگر که بدون آنها سامان و نظمی قالب‌مند شکل نمی‌گیرد. قالب‌های سامان‌مند (یعنی قالب براهین و شواهد در گفتار علمی) در زمانی مربوط به یک همزمانی بنیادین هستند. این همزمانی بنیادین همان کل بیانی<sup>۴</sup> است که به مثابه‌ی کلیتی ساختاری در پس این کنش‌ها وجود دارد. بدین ترتیب این کلیت ساختاری وجود ندارد مگر از طریق تظاهراتش، که همان قالب‌های سامان‌مندی هستند که در گفتارهای علمی وجود دارند. این همزمانی بنیادین همان چیزی است که آلتوسر به تأثر از زبان‌شناسی به عنوان گرامر و دستور زبانی بنیادین، یعنی همان ساختار زیرین، مطرح می‌کند که در وهله‌ی نهایی تعیین‌کننده است. به عبارتی دیگر همزمانی، نشانگر ساختار سازمان‌یافته‌ی مفاهیم در اندیشه-کلیت<sup>۵</sup> یا نظام است (یا همان چیزی که مارکس سنتز می‌نامید). در مقابل "درزمانی"، به معنای حرکت متوالی مفاهیم در گفتار سامان‌مند علمی و مبتنی بر براهین است (همان، ۶۷). بدین ترتیب زمانی که آلتوسر می‌گوید همزمانی بر هر چیزی اولویت دارد و همه چیز را اداره می‌کند دو منظور دارد:

۱) نظام سلسله‌مراتبی مفاهیم و شیوه‌ی ترکیبشان، تعریف هر یک از مفاهیم را تعیین می‌کند و این تعریف تابعی است از جایگاه و کارکردی که در این نظام دارند. تعریف، جایگاه و کارکرد مفهوم در کلیت نظام مفهومی را مشخص می‌کند و وقتی این مفهوم را در تطابقی یک به یک با مقوله‌ی واقعی خودش قرار می‌دهیم، نظام مفهومی در معنای درون‌ماندگار این مفهوم منعکس می‌شود.

۲) نظام سلسله‌مراتبی مفاهیم، نظم درزمانی<sup>۶</sup> تظاهراتش را در گفتار مبتنی بر براهین علمی نشان می‌دهد. در همین معنا است که مارکس از "توسعه‌ی اشکال" (مفاهیم) ارزش، ارزش اضافی، و... سخن می‌گوید. توسعه‌ی اشکال (و مفاهیم) تظاهراتی هستند از یک وابستگی نظام‌مند، که مفاهیم را در نظامی از اندیشه-کلیت به یکدیگر پیوند می‌زنند (همان، ۶۹).

در این معنا تولید یک علم و رؤیت‌پذیری یک ابژه محصول جایگاه سوژه‌ی ناظر در یک کلیت ساختاری است، و نه بصیرت شخصی و ذهنی ناظر. بدین ترتیب بصیرت، آن امتیازهای مذهبی را که حاصل خوانش الهی است از کف می‌نهد: بصیرت در این معنا چیزی بیش از انعکاس الزامی درون‌ماندگار نیست که یک ابژه و یا مسئله را به شرایط وجودی‌اش پیوند می‌زند، و این شرایط، تنها در بستر شرایط تولید آن بصیرت معنا دارند. به عبارت دیگر می‌توان گفت این چشم بصیرت سوژه نیست که می‌بیند و یک ابژه را رؤیت‌پذیر یا رؤیت‌ناپذیر می‌کند، بلکه زمینه‌های پروبلماتیک نظری است که در موضوعات یا مسائلی که تعریف می‌کند خودش را می‌بیند (همان، ۲۵).

پروبلماتیک به همان ترتیبی که امر رؤیت‌پذیر را تعریف می‌کند، امر رؤیت‌ناپذیر را نیز تعریف می‌کند. امر رؤیت‌ناپذیر تنها درون پروبلماتیک رؤیت‌ناپذیر است؛ چرا که علی‌القاعده می‌باید طرد شود و کنار گذاشته شود. امر رؤیت‌ناپذیر محصول ناتوانی سوژه در رصد کردن واقعیت نیست بلکه پیامدی ساختاری است. امر رؤیت‌ناپذیر محصول یک پروبلماتیک نظری است که نا-ابژه‌ی خود را تعریف می‌کند. پروبلماتیک نظری در ندیدن این ابژه خود را ممکن می‌کند و سامان می‌دهد (همان، ۲۶). بدین ترتیب پروبلماتیک شکل نمی‌گیرد مگر اینکه در بستری ساختاری به ابژه‌ی خودش شکل دهد و به طور همزمان از دیدن برخی امور سرباز زند، یعنی ابژه‌های دیگر را رؤیت‌ناپذیر کند و آنها را به نا-مسئله بدل کند. آلتوسر به تأثر از فوکو، خاصه کتاب تاریخ جنون به بررسی شرایط امکان رؤیت‌پذیری و رؤیت‌ناپذیری می‌پردازد. یعنی چه چیزی درون و بیرون از زمینه‌ی نظری قرار دارد و امر رؤیت‌پذیر را تعیین

<sup>۲</sup> . Underlies

<sup>۳</sup> . Governs

. Expressive whole

<sup>۵</sup> . Thought-totality

<sup>۶</sup> . Diachronic

می‌کند. او بیان می‌کند که «می‌باید بین امر رؤیت‌پذیر و رؤیت‌ناپذیر رابطه‌ای خاص و ضروری وجود داشته باشد» (همان، ۲۶). در فرایند بسط و گسترش یک نظریه، امر رؤیت‌ناپذیر چیزی بیرون از حوزه‌ای از رؤیت‌پذیری نیست که زمینه‌ی نظری تعریف می‌کند. رؤیت‌ناپذیری نسبت به رؤیت‌پذیری چیزی خارجی محسوب نمی‌شود بلکه:

«امر رؤیت‌پذیر، امر رؤیت‌ناپذیر را به مثابه‌ی رؤیت‌ناپذیری خودش، بصیرت ممنوع خودش، تعریف می‌کند: بنابراین، امر رؤیت‌ناپذیر را نمی‌توان به سادگی چیزی دانست که بیرون از امر رؤیت‌پذیر قرار دارد ... و تاریکی بیرونی [حاصل از] حذف است. در مقابل باید گفت [امر رؤیت‌ناپذیر] تاریکی درونی حذف است. امر رؤیت‌ناپذیر در درون امر رؤیت‌پذیر جای دارد، چراکه ساختار درونی امر رؤیت‌پذیر، آن را تعریف می‌کند» (همان، ۲۶).

پروبلماتیک، کرانه‌ها و محدودیت‌های امر رؤیت‌پذیر را تعیین می‌کند تا بر ایده‌ای که خلاف ماهیت آن پروبلماتیک است غلبه کند، ایده‌ای که به مثابه‌ی امر رؤیت‌ناپذیر در درون امر رؤیت‌پذیر جای می‌گیرد. بدین ترتیب فضای پروبلماتیک با فضایی دیگر که بیرون از ساحت پروبلماتیک است محدود می‌شود، این فضای دیگر به مثابه‌ی امری بیرونی در درون پروبلماتیک جای دارد؛ لذا محدودیت‌های پروبلماتیک، با تعریف امر رؤیت‌ناپذیر، محدودیت‌هایی درونی محسوب می‌شوند. پارادوکس زمینه‌ی نظری در اینجا است که محدودیت و تناهی را در درون خودش دارد. پروبلماتیک نظری با طرد و حذف چیزهایی که نیستند، آن چیزها را به چیزهایی بدل می‌کند که هستند. برای دیدن امر رؤیت‌ناپذیر به گسست پروبلماتیک نیاز است. گسستی که با خوانش سمپتوماتیک ممکن می‌شود. تعبیر سمپتوماتیک تعبیری است که آلتوسر از روانکاوی فرویدی/لاکانی به عاریت می‌گیرد. فروید در تفسیر رؤیاهای گسسته‌ها، وقفه‌ها، و شکاف‌های رؤیاهای و همچنین بی‌معنایی ظاهری آنها توجه داشت. همه‌ی این شکاف‌ها نمود یک ساختار پیچیده و پنهان بودند که همان گفتار ناخودآگاه است. فروید با خوانش سمپتوماتیک رؤیا، توانست آن امر رؤیت‌ناپذیر که، در پروبلماتیک کلاسیک رؤیا، دیده نمی‌شد، را در پس ساحت رؤیت‌پذیر رؤیا، یعنی همان رؤیای آشکار، کشف کند. فروید با گسست پروبلماتیک از نگاه‌های الهیاتی و متافیزیکی به رؤیا در پی عمل رؤیا-کار<sup>۷</sup> برآمد. او با این کار می‌خواست به این پرسش پاسخ دهد که چرا رؤیای پنهان، خود را به شکل رؤیای آشکار نشان می‌دهد و به کشف مکانیسم عمل رؤیاکار در تبدیل محتوی پنهان رؤیا به محتوای آشکار رؤیا نائل شد. درست مثل کاری که مارکس در سرمایه انجام داد و آن ساختاری را یافت که در وهله‌ی نهایی تعیین کننده است. آلتوسر نیز در خوانش سرمایه در پی برجسته کردن این وجه از کار مارکس است.

پروبلماتیک جدید موضوعش را از ایدئولوژی پیشین می‌گیرد اما در تحلیل و بررسی و همچنین در هستی‌شناسی/انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی برای فهم این موضوع یکسر با ایدئولوژی پیشین گسست دارد. برای مثال فروید ناخودآگاه را از ایدئولوژی‌های پیشین به عاریت می‌گیرد. ناخودآگاه مسئله‌ای بود که متکلمان مسیحی، فلاسفه و هنرمندان بسیار در مورد آن سخن گفته بودند اما فروید آن را از کرانه‌های ایدئولوژی ربود<sup>۸</sup> و آن را به مثابه‌ی امر رؤیت‌پذیر، در پروبلماتیکی جدید، از نو خواند. درست مثل کاری که مارکس با مفاهیمی مانند ارزش اضافی کرد. اقتصاددانان سیاسی بریتانیا قانون ارزش و نظریه‌ی ارزش اضافی را به عنوان ریشه‌ی استثمار کارگران کشف کرده بودند. این موضوع در کار مارکس بدل به یک گسست پروبلماتیک از الگوی اقتصاد سیاسی پیشین شد تا خط سیر تاریخی کاپیتالیسم را با دانشی نوین، که همان ماتریالیسم تاریخی بود، تحلیل کند و با این کار از الگوی اقتصاد سیاسی بورژوازی گسست ایجاد کرد.

باید توجه داشت که چنین گسستی نباید بدین سادگی فهم شود که کافی است سوژه، داوری‌های ارزشی خود را کنار بگذارد و از منظری جدید به موضوع نگاه کند. گسست پروبلماتیک چیزی در جهان ایده‌ای و ذهنی سوژه نیست. آلتوسر معتقد است که این

<sup>۷</sup> . Dream-work

<sup>۸</sup> . Abduct

فرایند را نمی‌توان «به اسطوره‌ی ایده‌آلیستی یک تصمیم ذهنی برای تغییر منظر فروکاست». این منظر جدید محصول عمل سوژه-ی آگاه نیست، بلکه برعکس سوژه باید جایگاهی جدید را در یک حوزه و زمینه‌ی جدید بیابد تا این منظر به او عطا شود، نه اینکه سوژه خالق یک رویه‌ی جدید تولید دانش باشد. سوژه‌ای که در این جایگاه جدید قرار می‌گیرد حتی ممکن است از این جایگاه ساختاری جدیدش آگاه نباشد و این منظر جدید را از همان امر رؤیت‌ناپذیری کسب کند که در پروبلماتیک پیشین به مثابه‌ی رؤیت‌ناپذیر تولید شده است. این منظر جدید در ارتباطی نفی‌گونه با پروبلماتیک قبلی، امر رؤیت‌ناپذیر را از نگاهی جدید رؤیت‌پذیر می‌کند.

در همین نقطه است که تفاوت علم و ایدئولوژی برای آلتوسر مهم می‌شود و تلاش دارد که بین دو این دو ساحت مرزی ترسیم کند تا به ماتریالیسم تاریخی به مثابه‌ی علمی که می‌تواند از ایدئولوژی بگسلد، اعتبار بخشد. از نظر آلتوسر محدودیت ایدئولوژی این است که نمی‌تواند پیش‌فرض‌های خودش را تصدیق کند و این ناتوانی به خاطر وجود واقعیتی اجتماعی بیرون از ایدئولوژی است. الگوی نظری تولید علم با الگوی نظری تولید ایدئولوژی تفاوت دارد. صورت‌بندی یک مسئله صرفاً بیان نظری شرایطی است که باعث می‌شود یک راه حل، بیرون از فرایند دانش تولید شود. چراکه این راه حل از جانب مطالبات و وهله‌هایی فرانظری تحمیل می‌شوند (از جانب منافع دینی، اخلاقی، سیاسی، و...) و بدین ترتیب به عنوان مسائلی ساختگی طرح می‌شوند تا به ایدئولوژی به عنوان یک آیینی نظری و یک تصدیق به ظاهر علمی خدمت کنند (همان، ۵۲). مسئله‌ی ایدئولوژی مسئله‌ای است که بر پایه‌ی پاسخ‌هایی بنا شده است که ایدئولوژی توان ارائه‌ی آنها را دارد. این مسئله بازتاب دقیق همان پاسخ‌ها است. این مسائل مسائلی واقعی نیستند بلکه مسائلی هستند که راه حل‌های ایدئولوژیک می‌خواهند آنها را حل کنند. آلتوسر تمامی فلسفه‌ی مدرن غرب، از دکارت تا هوسرل و از کانت تا هگل، را دچار معضل ایدئولوژیک می‌داند. چراکه تمامی تاریخ فلسفه‌ی غرب بر مبنای راه‌حل‌هایی ایدئولوژیک قرار داشته است و نه مسئله‌ی دانش. مثل همان نقدی که مارکس در ایدئولوژی آلمانی بر فلسفه می‌زند که نه تنها پاسخ‌هایش بلکه پرسش‌هایش نیز رازورزانه بوده است. با این شرح ایدئولوژی یک فضای بسته است، درست مثل چیزی که لاکان "رابطه‌ی آیینی‌های دوگانه می‌نامد"؛ این چرخه‌ی فروبسته بر دور جهنمی رابطه‌ی آیینی‌های ایدئولوژیک مبتنی است (همان، ۵۴-۵۲).

ایدئولوژیک بودن فلسفه‌ی غربی به خاطر سناریویی ایدئولوژیک است که بر سه گونه سوژه مبتنی است: سوژه‌ی فلسفی که آگاهانه می‌فلسفد، سوژه‌ی علمی که عاقل و خودآگاه است و سوژه‌ی تجربی که سوژه‌ای مُدرک است. در دیگر سو ابژه‌ای وجود دارد که این سه سوژه با آن مواجه می‌شوند، ابژه‌ای فرارونده، اصول ناب و اصیل علم و اشکال ناب فهم که هر سه سوژه را ذیل یک جوهر ناب جمع می‌کند. چنین اینهمانی‌ای در هر سه سوژه، با تفاوت‌هایی، در کانت و هگل و هوسرل دیده می‌شود. چنین فرایندی سوژه و ابژه را در برابر یکدیگر قرار می‌دهد و تفاوت بین دانش و ابژه‌ی واقعی، و همچنین تفاوت بین سوژه‌ای که می‌فلسفد و سوژه‌ی دانش و سوژه‌ی تجربه را لحاظ نمی‌کند. در این فرایند تنها رابطه‌ای که می‌توان به آن اندیشید رابطه‌ی درون‌بودگی و هم‌زمانی بین سوژه‌ای رازآلود و ابژه است. به همین ترتیب این الگوهای فلسفی به اهداف دینی، اخلاقی، و سیاسی مقید می‌شوند و در پی ایمان، اخلاقیات و یا آزادی برمی‌آیند. این الگوها در دوری ایدئولوژیک گیر می‌افتند که پرسش‌ها از پیش منوط به پاسخ‌هایی است که این دایره‌ی بسته می‌تواند پاسخشان دهد. در مقابل الگویی که پرسش علمی دارد در ساختاری گشوده طرح می‌شود. چنین پرسشی در باب شیوه‌ی تصاحب امر واقعی و ابژه‌ی مشخص دانش می‌باید بدین ترتیب طرح شود که:

(۱) به گونه‌ای باشد که هرگونه توسل جستن به راه‌حل‌های ایدئولوژیک را کنار بگذارد، راه‌حل‌هایی که در ویژگی‌های ایدئولوژیک رابطه‌ی سوژه/ابژه و یا در ساختار بازشناسی آیینی‌های جای دارند و در چرخه‌ای فروبسته حرکت می‌کنند.

(۲) به شکلی طرح شوند که مفهوم ساختار دانش، یک ساختار خاص و گشوده را شکل دهند و به همین ترتیب مفهوم دانش طرح پرسش، خود را ارائه نماید، یعنی اینکه جایگاه و کارکرد این پرسش حتی در طرح پرسش نیز قابل فهم باشد (همان، ۵۵).

با این الگو آلتوسر مسئله‌ی خود را چنین بیان می‌کند که «فرایند دانش، که به تمامی در اندیشه اتفاق می‌افتد، با چه مکانیسمی تصاحب شناختی ابژه‌های واقعی را تولید می‌کند، به عبارت دیگر تولید ابژه‌ی دانش با چه مکانیسمی تصاحب شناختی ابژه‌ی واقعی را تولید می‌کند، ابژه‌ای که بیرون از اندیشه و در جهان واقعی جای دارد؟» (همان، ۵۶، تأکید از آلتوسر است). جابه‌جا کردن ابژه‌ی واقعی با ابژه‌ی دانش در این پرسش در مورد مکانیسم تصاحب، ما را از فضای بسته‌ی ایدئولوژی، که درگیر پرسش از ضمانت‌های امکان دانش است، رها کرده و فضایی برای یک تئوری فلسفی به روی ما می‌گشاید.

پس می‌توان گفت که کلیدی‌ترین تفاوت علم و ایدئولوژی در میزان گشودگی به پرسش‌های جدید است. در حالی که ایدئولوژی نسبت به پرسش‌های جدیدی که پاسخی برای آنها ندارد فرو بسته است و نسبت به تغییر مقاومت می‌کند، علم نسبت به این پرسش‌ها گشوده است و تغییر می‌کند.

علم ساحتی بیرون از ایدئولوژی است که در پیوندی نفی گونه با ایدئولوژی ساختار می‌یابد و وابسته به سوژه‌ی خودبنیاد و خودآگاه فلسفه‌ی ایده‌آلیستی و اومانیستی نیست. علم ملاک‌های درونی خود را دارد و اعتبارش با ملاک‌های ایدئولوژی سنجش نمی‌شود، در رابطه‌ای تقابلی با ایدئولوژی قرار دارد و می‌تواند جایگاهی باشد برای کنار زدن ایدئولوژی. توهم بنیادین تمامی ایدئولوژی‌ها، من خودمختار و یکدست و خودآگاه است.

از نظر آلتوسر یکی از بهترین نمونه‌های گسست پروبلماتیک علم از ایدئولوژی‌های سوژه محور پیشین را باید در روانکاوی جستجو کرد. آلتوسر در بحثی که در مورد روانکاوی دارد، چگونگی تأسیس علم در نسبت با ابژه‌اش و گسست پروبلماتیک از ایدئولوژی و همچنین چگونگی مرکز زدایی از سوژه‌ی خودآگاه، که برای اومحور توهمات ایدئولوژیک است، را به خوبی شرح می‌دهد.

## مؤخره

فهم مفهوم پروبلماتیک از این حیث ضرورت دارد که تأمل بر وضعیت و خاص بودگی وضعیت همواره مقید به دم و دستگاه نظری (از نگاه آلتوسر) و وجوه گفتمانی و تاریخی (از نگاه فوکو) است. پروبلماتیکه کردن اگرچه به نظر در ساحت ایده صورت می‌بندد اما در عمل (چنانکه فوکو به خوبی نشان می‌دهد) می‌تواند به پرکسیس و نهاد بی‌انجامد.

اینکه چه چیز، چرا، چگونه و در چه برهه‌ی تاریخی بدل به مسئله می‌شود که تراکمی از گفتارها، گزاره‌ها و نظریه‌ها را حول خود ممکن می‌کند بنیانی کلیدی است در فهم پروبلماتیک. فهم پروبلماتیک پیشاپیش تکلیفی سیاسی/اجتماعی نیز هست. گفتارها، گفتمان‌ها، جریان‌ها و مکتب‌ها همه و همه در صدد هژمون کردن پروبلماتیک خود بر یک دوره‌ی تاریخی هستند و تلاش دارند پروبلماتیک خود را به مثابه‌ی حقیقت امور، تاریخ و سوژه‌ها حقنه کنند. این فرایند ابژه‌سازی و سوژه‌سازی بنیان تحولات و تغییرات اجتماعی است. در چنین نقطه‌ای است که مسئله‌ی بازتولید و رابطه‌ی قدرت/مقاومت می‌باید از منظر پروبلماتیک مورد بحث قرار گیرد. چه چیز را و چرا پروبلماتیک کردن؟ از این منظر تنها و تنها در نسبت با رابطه‌ی نیروها، هژمونیکو جایگاه تاریخی موضوعیت دارد. تحلیل پروبلماتیک گفتمان‌ها فاف نظریه‌ها، گفتارها و مکاتب حاوی این نکته‌ی مهم است که در نظر به وضعیت خاصه بر محور مقاومت چه چیز را باید پروبلماتیک کرد. تحلیل پروبلماتیک نشان می‌دهد که هیچ ابژه‌ی نظری حقیقتی مطلق و تثبیت شده در زمان و مکان ندارد. ایده با وضعیت در گره‌خوردگی تام و تمام نیست بلکه چنانکه نیچه می‌گوید تنها سپاهی است از استعاره‌ها که فاقد هرگونه بنیان اصیل و جاگرفته در زمان و مکان است. پروبلماتیک اگرچه فاقد حقیقتی اصیل و درون ماندگر و خودبنیاد و فراتاریخی است، اما دارای اثر عینی، پوزیتیو و مبتنی بر منطق قدرت است و تبارش را که بگیریم واجد خاستگاهی تاریخی است که تراکم گفتارها آن را بر ساخته‌اند. پروبلماتیک اگرچه بازنمایی است اما هر بازنمایی برساختن نیز هست، لذا نقادی پروبلماتیک

حاکم بر دم و دستگاه‌های فکری از یک سو، و تولید پروبلماتیک در وضعیت‌های تاریخی نه فقط تقلا و تلاشی نظری که یک پرکسیس گفتمانی نیز هست.

با نظر به این بحث می‌توان پروبلماتیک حاکم بر جریان‌ها، روندها و گفتارهای قدرت-مقاومت را در تاریخ ایران و با نظر به اکنونیت تاریخی بررسی کرد.

منبع

Althusser, Louis (1970), *Reading Capital*, Translated by Ben Brewster, Librairie Francois Maspero.